

پیشینه تاریخی «مقدمه واجب» در فقه اسلامی

علی تولائی*

استادیار دانشگاه یزد

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۷/۵ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۳/۱۱)

چکیده

تبیین برخی اندیشه‌های کلامی، زمینه‌ساز ورود مسأله «مقدمه واجب» در علم اصول فقه در قرن پنجم گردید. فقیهان، با استفاده از آرای فقهی بازمانده از سده‌های متقدم، به تحلیل گزاره‌های دینی که در آنها به واجبات و مقدمات آنها اشاره شده بود، پرداختند. تمایز میان اقسام واجب و اموری چون «شرط» و «سبب»، نتیجه این تحلیل بود. اگر چه در باب مقدمه واجب، از همان ابتدا بین فقهای اهل سنت و امامیه اختلاف نظر وجود داشت، اما گسترش این بحث در علم اصول فقه، مرهون تلاشهای فقیهان امامیه است. این گسترش به اندازه‌ای بود که سبب شد ثمره عملی آن مورد نقد قرار گیرد و به عنوان مسأله‌ای بی‌فایده یا کم‌فایده تلقی شود. مقاله حاضر با رویکردی تاریخی بر روند طرح و گسترش این مسأله در علم اصول فقه، به تحریر محل نزاع پرداخته و اختلاف میان فقها را بررسی می‌کند. سرانجام، با انتخاب برخی از آرای فقهی در سده‌های متقدم، میانه، متأخر و معاصر، کاربرد «مقدمه واجب» را در تحلیل‌های فقهی مربوط به مسائل فردی و اجتماعی، نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها مقدمه واجب - شرط - سبب - وجوب عقلی - واجب مطلق.

طرح مسأله

علم اصول فقه که می‌توان آن را آمیزه‌ای از علوم گوناگون، چون زبان‌شناسی، اخلاق و منطق دانست، برای تحلیل قضایای فقهی، به‌ویژه اوامر و نواهی شرعی، از عقل، عرف و

لغت بهره می‌جوید. بحث از روابط میان واجب و مقدمه آن که از نظر زبان شناختی و فلسفی (روابط علی و معلولی) قابل طرح است، از مسائل کهن فقه است. در نگرش عام بر کتاب و سنت، آیاتی چون «أقيموا الصلوة و أتوا الزکوة» (بقره/۴۳)، «لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا» (آل عمران/۹۷)، «إذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم و أيديکم إلى المرافق...» (مائده/۶) و روایاتی از قبیل «إذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلوة و لا صلوة الا بطهور» (شبر، ۷۱)، برای تبیین واجباتی چون نماز، زکات و حج و بیان مقدمات و شرایط برخی از آنها وارد شده است. همین ادله‌هاست که علما را به بحث از شرایط و مقدمات واجب می‌کشاند.

در سخن از پیشینه این مبحث در منابع اصولی، باید یادآور شد که در اهم آثار اصولی سده‌های سوم تا پنجم هجری، نشانی از آن نیست (برای نمونه نک: شافعی، الرسالة؛ جصاص، أصول؛ ابن قصار، المقدمة؛ سرخسی، أصول و المحرز؛ ابن حزم، الإحكام و النبذ؛ ابواسحاق شیرازی، التبصرة؛ باجی، احکام الفصول، فهرست موضوعات). در آغاز سده پنجم، باید به تبیین پاره‌ای از نظریات کلامی بر اساس «مقدمه واجب» به عنوان نقطه عطفی در این موضوع اشاره کرد. به عنوان نمونه‌ای درخور توجه، نظریه ابوعلی و ابوهاشم جبائی، در باب امامت قابل ذکر است که از سوی قاضی عبدالجبار معتزلی در المعنی تبیین شده است. متکلمان به منظور ارائه ادله نقلی بر وجوب امامت، به بررسی وجوب انتصاب امام و اقامه حدود الهی از سوی او پرداخته و آن را با واجباتی چون زکات و حج مقایسه کردند. این بررسی‌های کلامی در باب امامت، راه را برای ورود و گسترش مبحث مقدمه واجب و تمایز میان واجبات مطلق و مشروط، در محافل فقهی گشود و در همین سده که در حقیقت نقطه اوجی برای تدوین و شکل‌گیری آثار مفصل اصولی در محافل امامیه و اهل سنت به شمار می‌رود، بحث از «مقدمه واجب» نیز در مباحث اصولی گنجانیده شد و متکلمانی چون سید مرتضی (د۴۳۶ق)، ابوالحسن بصری (د۴۳۶ق) و امام‌الحرمین (د۴۷۸ق) در آثار اصولی خود، به تفصیل در ضمن بحث از «اوامر»، به این مسأله پرداختند.

در محافل فقه امامیه، «مقدمه واجب» که با تدوین التذکرة از سوی شیخ مفید، مورد توجه قرار گرفته بود، برخلاف اهل سنت، به تدریج گسترش یافت؛ به گونه‌ای که در سده ۱۱ق، شاهد نگارش رساله‌های مستقل در این موضوع هستیم. تبیین شقوق مختلف «مقدمه» براساس نگرش فلسفی و بررسی گزاره‌های حقوقی از نظر زبان‌شناختی،

اگر چه غالباً این مبحث را از یک مبحث کاربردی در فقه خارج ساخته، اما از نظر بازشناسی عناصر و لوازم نظریه‌های گوناگون و نوع نگرش عالمان امامیه به مباحث فلسفی فقه، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

پیشینه بحث در منابع اصولی اهل سنت

نگاهی گذرا به اهم آثار اصولی اهل سنت، چنین می‌نمایاند که بحث از «مقدمه واجب»، در ضمن مباحث «اوامر» طرح شده است. سخن در این است که آیا امر به شیء، دلالت بر وجوب «ما لا یتیم الا به» دارد یا خیر؟ (نک: ابوالحسین بصری، ۱۰۲/۱) این مضمون در برخی منابع با تعبیر: «وجوب ما لا یتیم الا به» نیز یاد شده است (نک: غزالی، *المستصفی*، ۷۱/۱؛ سهروردی، ۱۵۷؛ ابوزهره، ۱۷۱). برخی از اصولیان نیز «مقدمه واجب» را به عنوان بحثی مقدماتی، در ضمن مباحث مربوط به «حکم شرعی» آورده‌اند (نک: سبکی، ۱۰۳/۱).

در تنقیح جایگاه بحث، گفتنی است که «ما لا یتیم الا به» به دلالت وضعی، شامل: «جزء»، «سبب» و «شرط» می‌شود (همانجا). مراد از «سبب» آن است که از وجود آن، وجود و از عدم آن، عدم لازم می‌آید؛ اما عدم شرط، مستلزم عدم مشروط است، ولی وجود آن، مستلزم وجود و عدم نخواهد بود. در بحث از «مقدمه واجب»، بدون تردید، «جزء» مراد نخواهد بود؛ زیرا امر به «کل»، به دلالت تضمینی، امر به «جزء» خواهد بود. بنابراین بحث درباره این است که آیا امر به شیء، مستلزم امر به «سبب» یا «شرط» آن خواهد بود یا خیر؟ در دیدگاه سبکی، اگر جزء مقدر نباشد، وجوب آن، بنا بر عدم پذیرش تکلیف «ما لا یطاق»، ساقط می‌شود. در این صورت، «کل» نیز به دلیل عدم قدرت بر «جزء»، واجب نخواهد بود. اما بقیه اجزا با استناد به حدیث نبوی: «إذا أمرتکم بأمر فأتوا منه ما استطعتم» که فقها از آن به قاعده «المیسور لا یسقط بالمعسور» یاد می‌کنند واجب نیست (همو، ۱۰۳/۱-۱۰۴)¹.

عالمان اصولی اهل سنت با دو روش کلی، مقدمه واجب را به بحث گذارده‌اند:

۱. قس: کاشف الغطاء، ۲۵: «البحث الخامس عشر فی ان القاعدة المستفاد من حدیث «لا یسقط المیسور بالمعسور» و قاعده ما لا یدرک کله لا یتدرک کله، تفید الاجتزاء ببعض الجزئیات و الاجزاء المنفصلة بنیات مستقلة مع تعذر الباقی . . . و فی دخول مسألة النيابة و الاجزاء المتصلة اشکال . . .».

۱. روش غزالی: این روش از سوی عالمانی چون ابن‌قدامه پی‌گیری شد. در نگرش

وی «ما لا یتیم الا به» بر دو قسم است:

الف. مواردی چون قدرت بر انجام فعل، حضور امام و تعداد نمازگزاران در نماز جمعه که در اختیار مکلف نیست. این‌گونه موارد، متصف به وجوب نمی‌شود؛ بلکه عدم آن مانع ایجاب خواهد شد؛ مگر بر پایه دیدگاه کسانی که «تکلیف مالایطاق» را جایز می‌دانند.

ب. قسم دوم مواردی است که در اختیار مکلف بوده و به نوبه خود، به «شروط شرعی»، چون طهارت در نماز، «شروط حسی»، همانند سعی به نماز جمعه و رفتن به حج و نیز مواردی چون شستن برخی از سر همراه با صورت در وضو و یا امساک پاره‌ای از شب همراه با روز در روزه، بخش می‌گردد. در تمامی این موارد، مقدمه، متصف به وجوب می‌شود؛ زیرا وجوب اصل، مقصود اصلی و وجوب وسیله به واسطه وجوب مقصود، واجب گشته است^۱. بنابراین، هر چند علت ایجاب در این دو امر، متفاوت است، اما در هر حال واجب خواهند بود. مطابق این رویکرد، امر به شیء، مستلزم وجوب «مالا یتیم الا به» است و تفاوتی میان سبب یا شرط نخواهد بود (نک: غزالی، *المستصفی*، ۷۱/۱-۷۲؛ ابن‌قدامه، ۱۱۸/۱؛ ابن‌الحام، ۱۳۰). برخی از محققان معاصر، این قسم را مصداقی از «ذرائع» دانسته‌اند (نک: ابوزهرة، ۱۷۲).

۲. روش غالب: این روش که از سوی اکثر علمای اهل سنت ارائه شده، تفصیل میان

«مقدمه وجوب» و «مقدمه واجب» است (ابن‌الحام، همانجا). مراد از «مقدمه وجوب»، مواردی است که وجوب واجب، متوقف بر آن است. این موارد که از آن به «وجوب مقید» در مقابل «وجوب مطلق» تعبیر شده (نک: سبکی، ۱۰۳/۱)، از بحث «مقدمه واجب» خارج است. در حقیقت بحث از «مقدمه واجب» دو موضع را شامل می‌شود:

الف. مواردی که وجود واجب از نظر شرع یا عقل متوقف بر آن است؛ مانند وضو گرفتن برای اقامه نماز و رفتن به حج برای انجام مناسک.

ب. مواردی که علم به وجود واجب، و نه خود وجود واجب، بر آن متوقف است. این موارد به دلیل اشتباه یا نزدیکی میان واجب با غیر واجب است و به عنوان نمونه می‌توان به مواردی از قبیل انجام پنج نماز با ترک یکی از آنها و نسیان عین آن و نیز پوشاندن برخی از زانو برای پوشش ران، بنا بر اینکه ران مرد نیز جزء عورت دانسته شود، اشاره

۱. «الاصل وجب بالایجاب قصداً الیه و الوسيلة وجبت بواسطة وجوب المقصود».

کرد (ابن سبکی، ۱۱۳/۱). بر پایه روش یاد شده نیز آنچه از توان مکلف خارج است، از محل بحث خارج خواهد بود (نک: سبکی، ۱۰۳/۱؛ سهروردی، ۱۵۷).
در جمع بندی آرا، چهار نظریه از سوی عالمان اصولی اهل سنت ارائه شده است (برای دیدن نظریات نک: ابن سبکی، ۱۱۰/۱؛ ابن اللحام، ۱۳۰-۱۳۱):

۱. امر به شیء، مستلزم وجوب «شرط» و «سبب» آن است. این دیدگاه از سوی غالب اصولیان چون غزالی، ابن قدامه، بیضاوی و ابوالبرکات پذیرفته شده است. ابن سبکی دلیل آن را چنین تقریر کرده است:

«لازمه عدم وجوب در این حالت، تکلیف به مشروط، بدون تکلیف به شرط است که «تکلیف به محال» خواهد بود. زیرا اگر «مکلف به» تنها مشروط باشد، انجام شرط لازم نخواهد بود و لازمه جواز ترک شرط، ترک مشروط است؛ زیرا انتفای شرط، مستلزم انتفای مشروط خواهد بود. در نتیجه، مشروط از سویی جایزالتراک و از سوی دیگر واجب الفعل است که در حقیقت، تکلیف به «ما یلزم منه المحال» است. بنابراین از آنجا که قائل به وجوب شرط، سبب را نیز واجب دانسته است، در حالیکه عکس آن صادق نیست، وجوب سبب نیز به طریق اولی ثابت می شود (ابن سبکی، ۱۱۱/۱-۱۱۲؛ نیز برای تحلیل آن بر اساس «تکلیف مالایطاق» نک: نسفی، ۱۱۱/۱).

۲. امر به شیء، مستلزم امر به «سبب» است نه «شرط» و میان «شرط شرعی»، چون وضو یا «شرط عقلی»، مانند ترک ضد واجب یا «شرط عادی»، چون شستن برخی از سر برای شستن صورت در وضو، تفاوتی نیست (نک: ابن سبکی، ۱۱۰/۱). در تحلیل این نظریه می توان گفت که ارتباط سبب با مسبب، قوی تر از ارتباط شرط با مشروط است؛ از این رو، بر خلاف شرط، از وجود سبب، وجوب مسبب لازم می آید.

۳. امر به شیء، مستلزم امر به «شرط شرعی» است، نه «شرط عقلی»، «شرط عادی» و یا «سبب». این دیدگاه از سوی امام الحرمین جوینی (جوینی، ۸۵/۱) ارائه و توسط ابن حاجب (ابن حاجب، ۳۶) پذیرفته شده است (نک: ابن سبکی، ۱۱۰/۱؛ تونی، ۲۲۱؛ عاملی، ۲۵۷).

۱. «تکلیف به محال، تکلیف شخص عاقل است که خطاب را می فهمد، اما مورد تکلیف در طاعت او نیست (= تکلیف مالایطاق). علما در مورد تکلیف به محال اختلاف دارند؛ اما تکلیف محال مثل تکلیف میت، جماد و غیر عاقل است که بدون اختلاف جایز نیست» (ابن سبکی، ۱۱۰/۱-۱۱۲).

۴. امر به شیء، امر به مقدمه آن نخواهد بود و تفاوتی میان «سبب» یا «شرط» نیست. این دیدگاه از سوی ابن‌حاجب در *المختصر الکبیر* گزارش شده است (ابن‌الحمام، ۱۳۱). شاید بتوان مهمترین دلیل این گروه را نفی ثواب و عقاب بر فعل یا ترک مقدمه دانست؛ بدین معنا که ثواب و عقاب تنها مترتب بر نفس فعل است (نک: ابن‌قدامة، ۱۱۹/۱). در نگرش عمومی بر ادله ارائه شده از سوی عالمان اصولی اهل سنت، برای تبیین موارد اختلاف، توجه به دو نکته لازم می‌نماید:

نخست آنکه ایجاب مقدمه از طریق دلالت است نه صیغه؛ به عنوان نمونه لفظ «صلّ» و صیغه آن، امر به طهارت و ستر عورت نخواهد بود؛ زیرا شرایط یاد شده، صیغه‌های مخصوصی دارد و اختلاف «صیغ»، دلالت بر اختلاف «مصوغ له» خواهد داشت. بر پایه این دیدگاه، نماز تنها از حیث دلالت، مقتضی طهارت است (نک: ابن‌سمعانی، ۱۶۴). البته در مواردی چون طهارت که نص خاص از سوی شارع مبنی بر شرط بودن چیزی موجود است، وجوب آن به طور مستقل ثابت می‌شود و نیازی به اثبات وجوب از طریق مقدمه نخواهد بود (نک: ابوزهره، ۱۷۲).

نکته دوم آن است که وجوب یادشده در مقدمه واجب، همانگونه که در برخی منابع متقدم نیز اشاره شده (برای نمونه نک: قاضی‌العباد معزلی، ۲۰ (۱/۴۱)، «وجوب عقلی» است.

گفتنی است قائلان به وجوب عقلی، واجب را به دو قسم: «واجب بذاته» و «واجب بغیره» بخش کرده‌اند. لذا حکم یاد شده، برای کسانی که قائل به وجوب عقلی نیستند، قابل قبول نخواهد بود. در نگرش این گروه، کسی که رفتن به نماز جمعه را ترک کرده است، بدون تردید برای ترک نماز جمعه معاقب خواهد بود (بنا بر عدم وجود مسقط)، اما عقاب زائد بر ترک جمعه، یعنی عقاب بر عدم مشی، تنها از طرق خطاب یا دلیل شرعی فهمیده می‌شود. در حقیقت اشتباه، ناشی از خلط لفظ واجب در عبارت: «ما لا یتم الا به واجب» است که لفظ اول و دوم به یک معنا به کار نرفته است؛ بلکه واجب دوم به معنای «ضروری»^۱ است، اما نمی‌توان فهمید که آیا ترک آن مستقلاً دارای عقاب است یا خیر؟ (سهروردی، ۱۵۷).

۱. «ما لا یتأدی الواجب الا به ضروری فی امتناعه».

جایگاه بحث در منابع متقدم امامیه

هم زمان با تدوین و گسترش کتب اصولی در سده ۵ق (نک: مفید، ۳۱)، بحث از «مقدمه واجب» در منابع اصولی امامیه نیز گنجانیده شد و تا سده‌های متأخر، از گسترش چشمگیری برخوردار گردید. عالمان امامیه با ژرف اندیشی، موضوع یاد شده را از جوانب گوناگون مورد بررسی قرار دادند. ذکر این نکته لازم می‌نماید که نوع نگرش فقیهان به یک مسأله اصولی و ترتیب آن در میان مباحث، در تحلیلهای تاریخی و فقهی، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

در نگاهی کلی بر جایگاه بحث در منابع اصولی امامیه، با سه دیدگاه مواجه می‌شویم: نخست باید به طرح مسأله در میان مباحث «اوامر» اشاره کرد. این نگرش که از سده ۵ق، با دو شیوه کلی مطرح شد. غالب اصولیان بحث را چنین مطرح کردند: آیا امر به شیء، امر به «ما لا یتم الا به» است؟ (نک: سید مرتضی، الذریعة، ۸۳/۱؛ طوسی، ۱۸۶/۱؛ ابن زهره، ۵۲۶) همچنین این مسأله با تعبیر: امر به شیء، مستلزم وجوب «ما لا یتم الا به» است، مطرح شد (نک: علامه حلی، ۱۰۶؛ صاحب معالم، ۸۴؛ نیز در سده متأخر نک: میرزای قمی، ۹۹/۱؛ صاحب فصول، ۸۳/۱). در مقابل، محقق حلی در معارج (ص ۷۳؛ نیز در سده متأخر نک: کلانتری، ۳۷)، دلالت امر را به بحث نگذاشت؛ بلکه با طرح مسأله با عنوان: «وجوب ما لا یتم الواجب الا به» از آن یاد کرد.

در سده ۸ق، شهید اول در مقدمه ذکری الشیعة (۵۳/۱)، تقسیم بندی جدیدی ارائه کرد. وی «دلیل العقل» که قبل از وی از سوی فقیهانی چون ابن‌ادریس و محقق حلی در کنار ادله سه‌گانه مطرح شده بود (نک: مظفر، ۱۲۲/۲) را بر دو قسم دانست. قسم اول از دلیل عقل، دلالت‌های عقلی مبتنی بر خطاب بود که به نوبه خود به شش قسم تقسیم می‌گردید و نخستین قسم آن «مقدمه واجب» بود.

این اندیشه، در ارائه سیر منطقی و قالب منظم از ابحاث اصولی، در سده ۱۱ق، از سوی فاضل تونی تکمیل گردید. وی «ادله عقلیه» را به طور مفصل به بحث گذاشت و قسم هفتم از آن را «تلازم بین الحکمین» دانست که از جمله، شامل مقدمه واجب می‌گردد. در دیدگاه وی، تلازم گاهی برگرفته از شرع است؛ همانند تلازم قصر در نماز و افطار در روزه هنگام مسافرت که مستفاد از حدیث «إذا قصرت أفطرت و إذا أفطرت قصرت» است. نوع دوم، تلازمی است که از طریق حکم عقل درک می‌شود. در این قسم،

حکم عقل متوقف بر ورود خطاب شرعی است و خود به اقسامی بخش می‌گردد که نخستین آن «مقدمه واجب» است (تونی، ۲۱۸-۲۱۹).

نگرش سوم به جایگاه مقدمه واجب در میان اباحت اصولی، از سوی برخی محققان، در ضمن بحث از «مبادی احکام»، طرح گردید (نک: بهاء الدین عاملی، ۵۵؛ عاملی، ۲۵۶). گفتنی است در سده‌های متأخر، در ابتدای بحث از «مقدمه واجب»، همواره این بحث مطرح بوده که آیا مسأله یاد شده از مبادی احکامی است یا مسأله‌ای فقهی و یا اصولی خواهد بود؟ (برای نمونه نک: شهرستانی، ۲۲۶؛ آخوند خراسانی، ۱۱۴).

از آغاز سده ۱۱ق، با اوج تألیف رساله‌های مستقل در مسأله «مقدمه واجب» روبرو می‌شویم که می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد (نک: آقا بزرگ، ۱۰۷/۲۲-۱۰۵/۲۲؛ فکرت، ۱۵۴/۶-۱۵۵؛ الرسائل، سرتاسر کتاب):

۱. رساله فی مقدمه الواجب از سید ماجد بحرانی (د ۱۰۲۸ق)، چاپ شده ضمن الرسائل کنگره آقا حسین خوانساری.

۲. مقاله فی مقدمه الواجب در ۵۰ بیت از سلطان العلما امیر علاء‌الدین حسین بن محمد مرعشی حسینی آملی (د ۱۰۶۴ق)، چاپ شده همراه مشارق الأصول، ۱۳۱۲ق.

۳. رساله فی مقدمه الواجب، از ملا محمدباقر سبزواری (د ۱۰۹۰ق)، چاپ شده ضمن الرسائل کنگره آقا حسین خوانساری.

۴. رساله فی مقدمه الواجب، از آقا حسین خوانساری (د ۱۰۹۸ق)، در نفی وجوب آن. چاپ شده در الرسائل، کنگره آقا حسین خوانساری.

۵. رساله فی مقدمه الواجب، از شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی (د ۱۱۲۱ق).

۶. رساله فی مقدمه الواجب، از شریف العلما، محمد شریف بن حسنعلی آملی (د ۱۲۴۶ق)، نسخه خطی در آستان قدس، ش ۷۳۸۱، ۱۲۶۰ق.

۷. رساله فی مقدمه الواجب و مسأله الضد، از محمد بن محمدباقر فاضل ایروانی (د ۱۳۰۶ق).

افزون آنکه در مهمترین مآخذ اصول فقه امامیه در سده ۱۳ق، یعنی قوانین الاصول میرزای قمی (د ۱۲۳۲ق)، هدایة المسترشدين محمد تقی اصفهانی (د ۱۲۴۸ق) و الفصول محمد حسین اصفهانی (د ۱۲۶۱ق)، بحث «مقدمه واجب» از گسترش قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردید. بررسی تفصیلی اقسام مقدمه و ارائه تحلیل دقیقی از محل نزاع، از نمونه تلاشهایی بود که در این باره صورت پذیرفت.

تحریر محل نزاع

توجه به دو نکته اساسی به عنوان تحریر محل نزاع لازم است:

اولاً: واجبات، در یک تقسیم به «واجب مطلق» و «واجب مشروط» یا «واجب مقید» تقسیم می‌گردد. مراد از اولی، امور واجبی چون نماز است که شارع، وجوب آن را بر امر دیگری، جدای از شروط معتبر در تکلیف، معلق نکرده است. در مقابل، وجوب «واجب مشروط» بر حصول امر دیگری معلق گشته است و تفاوتی نمی‌کند که امر مزبور به عنوان شرط، همراه با واجب باشد یا منفک از آن؛ همانند حج که تنها بر مستطیع واجب شده است یا زکات که وجوب آن مشروط به مالکیت نصاب است. لازم به ذکر است اگر چه وجوب «واجب مطلق»، مشروط به امر زائد نیست و از این رو، وجوب نماز، هم در حال طهارت و هم در حال حدث ثابت است، اما فعل آن بر وجه مأمور به، مشروط به طهارت شرعی است و یا حج واجب بر مستطیع که تمکن از انجام آن، عقلاً مشروط به پیمودن راه است (نک: علامه حلی، ۱۰۶؛ شهید ثانی، ۵۴؛ عاملی، ۲۵۶). این تفکیک در برخی منابع متقدم نیز با اشاره به «مقدمه وجوب» و «مقدمه واجب» مطرح گشته است (نک: محقق حلی، ۷۳، با عبارت: «توقف علیه الوجوب» و «توقف علیه الواجب»).

به اجماع عالمان امامیه، تحصیل شرط «واجب مشروط» بر مکلف واجب نیست (نک: شهید ثانی و عاملی، همانجا). از این رو، بحث از مقدمه واجب و اختلاف در آن، مربوط به مقدمات «واجب مطلق» است. گفتنی است، شیخ بهایی، تقیید بحث مقدمه واجب به مقدمات «واجب مطلق» را لازم ندانسته است. در دیدگاه وی محل نزاع پس از وجوب است، نه قبل از آن (نک: بهاء الدین عاملی، ۵۶).

ثانیاً: مراد از وجوب مقدمه، وجوب عقلی و لزوم فعل آن نیست؛ وجوب مقدمه به معنای لزوم آن، از نظر عقل، شرع و عرف از امور قطعی است و در غیر این صورت، از نظر ماهوی، مقدمه نخواهد بود (نک: عاملی، ۲۵۷؛ کاشف الغطا، ۲۶؛ صاحب فصول، ۳۸/۱)، بلکه مراد، اثبات ترتب ثواب و عقاب جدای از ثواب و عقاب ذی‌المقدمه است (عاملی، همانجا). بنابراین، محل نزاع، پرسش از این نکته اساسی است که آیا مقدمه واجب^۱، در صورت مقدور بودن، بدون اینکه جداگانه ایجابی داشته باشد، با نفس خطاب دال بر آن واجب، واجب خواهد بود؟ (همانجا) گفتنی است صاحب فصول، نزاع را نه به معنای وجوب عقلی و نه به

۱. «ما يتوقف الواجب عليه».

معنای تعلق خطاب اصلی به مقدمه دانسته است؛ بلکه در دیدگاه وی، نزاع در وجوب گیری و تبعی مقدمه است (۸۳/۱)؛ برای تحلیلی از وجوب گیری نک: مظفر، (۲۶۳/۱-۲۶۶).

نظریه‌ها

آرای عالمان امامیه بسان نظریه‌های اهل سنت در مسأله مقدمه واجب، متفاوت است. در یک نگرش تاریخی و با چشم پوشی از اقوال متأخران (برای طبقه‌بندی اهم اقوال متأخران نک: مظفر، (۲۹۱/۱-۲۹۲)، می‌توان به سه دیدگاه کلی دست پیدا کرد (نک: شهید ثانی، ۵۴-۵۵؛ تونی، ۲۱۹؛ عاملی، ۲۵۶-۲۵۷؛ میرزای قمی، ۹۹/۱).

الف. دیدگاه غالب قدما و محققان، وجوب مطلق مقدمه واجب است؛ بدین معنا که وجوب شیء، مستلزم وجود مقدمه آن است و در این میان تفاوتی بین «شرط» یا «سبب» نیست.

گفتنی است مراد از «سبب» آن است که از وجود آن، وجود مسبب و از عدم آن، عدم مسبب لازم آید. اما اگر چه عدم شرط، عدم مشروط را به همراه خواهد داشت، اما از وجود شرط، وجود و عدم مشروط لازم نمی‌آید. به عنوان نمونه اگر مولا به بنده‌اش امر کند که بر پشت بام رود، پیمودن راه، سبب و گذاشتن نردبان، شرط است. مثال دیگر در مورد سبب، حرکت دست، نسبت به حرکت کلید است. شهید ثانی سبب را نیز تعمیم داده است؛ «سبب شرعی»، مانند صیغه نسبت به عتق واجب، «سبب عقلی»، مانند بررسی و تحقیق که برای تحصیل علم واجب لازم است و «سبب عادی» مانند گردن زدن در قتل واجب، «شرط شرعی»، مانند وضو، «شرط عقلی»، همانند ترک اضرار «مأموریه»، و «شرط عادی»، مانند شستن جزئی از سر در وضو برای علم به شستن کامل صورت (شهید ثانی، ۵۵).

معنای «شرط» و «سبب» در دوره متأخر، مورد مذاقه علما قرار گرفت. سلطان العلماء در حاشیه بر معالم، «شرط»، «سبب» و مقدمات عقلی و عادی را چنین تعریف می‌کند: «شرط عبارت است از آنچه شارع، شرط برای فعل قرار داده است. سبب چیزی است که شیء بر آن متوقف است؛ بدین گونه که وجود آن مقتضی وجود شیء است و از آن تخلف نمی‌کند. مقدمات عقلی و عادی، اموری هستند که وجود شیء بر آنها متوقف است؛ اما این امور مقتضی وجود شیء نیستند» (سلطان العلماء، ۸۴).

در تعریف دوره متأخر، «سبب» در کنار «علت تامه»، «مقتضی»، «شرط» و «مانع»، مجموع اموری است که اگر با شرایط و فقدان موانع همراه گردد، «اثر»، مستند به آن است و مراد از «شرط»، آن است که وجود آن، تأثیر در وجود داشته باشد (نک: بهاءالدین عاملی، ۵۵؛ عاملی، ۲۵۶؛ ابوالفتح گرگانی، ۲۰۳؛ شهرستانی، ۲۲۶-۲۲۹).

ب. نظریه سید مرتضی در تفکیک میان «سبب» و «شرط» که از سوی برخی چون ابن زهره و صاحب معالم نیز پذیرفته شده است.

ج. نظریه مبتنی بر نفی وجوب مقدمه به طور مطلق. عاملی (۱۰۷۶د) در هدایه الأبرار قائل آن را مجهول دانسته است؛ اما نظریه یاد شده در نیمه دوم سده ۱۲ق، به نحوی از سوی وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی، نماینده دو تفکر اصولی و اخباری ارائه شده است.

در این قسمت به اهم نظریه‌های اصولی در مسأله وجوب یا عدم وجوب «مقدمه واجب» پرداخته می‌شود.

۱. دیدگاه شیخ مفید

شیخ مفید با عنایت به وجوب فعل مأموربه، مقدمه آن را نیز واجب دانسته است. در دیدگاه وی، امر به «مسبب»، دلیل بر وجوب فعل «سبب» و امر به «مراد»، دلیل بر وجوب فعل «اراده» خواهد بود (مفید، ۳۱).

۲. دیدگاه سیدمرتضی

سیدمرتضی، از فقیهان متکلم نیمه نخست سده ۵ق، در دو اثر مهم خود، یعنی الذریعة در اصول فقه و الشافی در امامت که در رد بر المعنی قاضی عبدالجبار معتزلی، به رشته تحریر درآمده است، به تفصیل به «مقدمه واجب» پرداخت. از آنجا که دیدگاه وی، به‌ویژه در رد بر آرای متکلمان معتزلی از نظر تاریخی حائز اهمیت فراوان است، نخست نظریه قاضی عبدالجبار نقل شده، سپس به بیان آرای سیدمرتضی در این باره می‌پردازیم.

قاضی عبدالجبار در مبحث مربوط به امامت کتاب المعنی، برای اقامه دلیل نقلی بر وجوب امامت، به نظریه ابوعلی و ابوهاشم جبائی اشاره می‌کند. به موجب این نظریه: «اقامه حدود از قبیل قطع دست سارق و شلاق زدن زناکار برای این در کتاب خدا وارد

شده و در جای خود به اثبات رسیده است که تنها از واجبات امام است؛ نه سایر مردم. بنابراین باید امامی وجود داشته باشد تا امور یاد شده را به پا دارد. وجود امام نیز تنها با انتصاب وی از جانب خدا یا پیامبر (ص) و یا ذکر صفات او به گونه‌ای که از سوی مردم شناخته گردد، ممکن است. لذا اگر نصی در بین نباشد، نصب امام بر مردم واجب خواهد بود» (۲۰ (۱) / ۴۱).

ممکن است گفته شود، اقامه حدود به شرط حصول امام واجب است؛ همانگونه که زکات به شرط حصول نصاب واجب خواهد بود؛ بنابراین همانگونه که وجوب زکات، دلالت بر وجوب اکتساب مال ندارد، وجوب اقامه حد نیز دلالت بر وجوب «ما لا یتیم الا به» که عبارت است از نصب امام، نخواهد داشت.

در جواب به این اشکال آمده است:

«اشکال شما در جایی ممکن است که اثبات شود وجوب شیء، متعلق به شرطی است؛ اما در صورت عدم اثبات، وجوب شیء، مقتضی وجوب «ما لا یتیم الا به» است و ممتنع نیست که آن را شرط بنامیم؛ اما با این وجود، از آن حیث که وجوب آن امر متضمن وجوب شرط است، شرط، واجب نمی‌شود و این مقتضای حکم عقل است مبنی بر اینکه وجوب شیء مقتضی وجوب «ما لا یتیم الا به» است؛ مگر اینکه مانعی از آن منع کند؛ بدین نحو که علم پیدا کنیم که وجوب تنها در این صورت است و اگر (وجوب) نبود، (ما لا یتیم الا به) واجب نبود...» (همانجا).

سیدمرتضی در ردّ این نظریه، اقامه حدود را از واجبات کفایی بر ائمه علیهم السلام دانسته است که مشروط به وجود امام است. بر پایه دیدگاه وی، همانگونه که زکات بر مالک نصاب و حج بر دارنده توشه و مرکب سفر، واجب است و به خاطر همین تملک نصاب و تحصیل توشه و مرکب سفر بر مکلف واجب نخواهد بود، انتصاب امام برای اقامه حدود نیز واجب نیست (الشافی، ۱/ ۱۰۴). در دیدگاه وی اگر ظاهر ایجاب، مشروط به حصول صفتی از صفات باشد، ایجاب، مقتضی وجوب تحصیل آن صفت نخواهد بود؛ اگر چه از ظاهر آن نمی‌توان قطع پیدا کرد که تحصیل آن واجب نیست؛ بلکه در این موارد، مخاطب، موظف به توقف است و امکان دارد که بیان دیگری، او را ملتزم به تحصیل صفت کند یا تحصیل آن را لازم نداند. علاوه بر آن، این ادعا که بر پایه حکم عقل، وجوب شیء، مقتضی وجوب مقدمه آن است، مگر مانعی از آن منع کند، با عکس آن نقض می‌گردد و می‌توان ادعا کرد که بر اساس حکم عقل، اگر فعل واجب، مشروط به

وصفی باشد، تحصیل آن وصف واجب نخواهد بود، بلکه تنها التزام به فعل در هنگام حصول شرط واجب است؛ مگر آنکه مانعی از آن منع کند یا دلیلی دلالت کند که توصل به حصول شرط، واجب است (همان، ۱۰۵/۱).

به هر تقدیر، ضابطه وجوب مقدمه در نظریه سیدمرتضی با استناد به «ظاهر امر» چنین بیان شده است: اگر ایجاب شیء بدون ایجاب مقدمه آن جایز باشد، واجب نیست آنچه دلالت بر وجوب و لزوم شیء می کند، دلالت بر وجوب مقدمه نیز داشته باشد. به عبارت دیگر، امر به شیء، لزوماً بر امر به مقدمه آن دلالت ندارد؛ مانند زکات و حج که تنها با وجود نصاب و توشه و مرکب تمام می گردد و ممتنع نیست که زکات و حج به تنهایی و بدون ایجاب تحصیل نصاب، توشه و مرکب، واجب باشند. اقامه حدود نیز ملحق بدین وجه است. اما اگر ایجاب شیء به تنهایی و بدون ایجاب مقدمه آن جایز نباشد، ایجاب آن دلالت بر ایجاب مقدمه آن دارد؛ مانند سبب و مسبب؛ زیرا اگر سبب حاصل شود، مسبب در حکم موجود است، مگر اینکه مانعی جلوی آن را بگیرد و محال است که بر مکلف، ایجاد آنچه موجود است، واجب گردد (نک: الشافی، ۱۰۷/۱؛ الدرریة، ۸۴-۸۳/۱).

در جمع بندی باید گفت سیدمرتضی نیز مقدمه واجب را مطلقاً واجب می داند؛ اما از آنجا که بحث را به مقدمات «واجب مطلق» اختصاص داده است، در مقام تفکیک بین «مقدمات وجودی» از «مقدمات وجوبی»، «مقدمات سببی» را از نوع «مقدمات وجودی» دانسته و آنها را مطلقاً واجب می داند؛ اما از آنجا که مقدمات دیگر ممکن است وجودی یا وجوبی باشند، وجوب مقدمه را منوط به اطلاق وجوب واجب نسبت به آنها دانسته است (نک: گرجی، سی؛ نیز نک: سلطان العلماء، ۸۵-۸۶).

در سده های بعد، نظریه مبتنی بر تفصیل میان مقدمه سببی و شرط از سوی برخی پذیرفته گردید. ابن زهره امر به مسبب را امر به سبب دانسته است؛ با این استناد که با وجود سبب، وجود مسبب لازم می آید؛ مگر از آن منع گردد. اما در حالتی که مقدمه، شرط باشد، ظاهر امر تنها دربردارنده آن چیزی است که لفظ شامل آن می شود (نک: ابن زهره، ۵۲۶).

در دیدگاه صاحب معالم، از آنجا که در اوامر شرعی، غالباً امر به اسباب تعلق می گیرد، بحث درباره سبب کم فایده خواهد بود. اما در مقدمات غیر سببی، صیغه امر، به هیچکدام از انحاء سه گانه دلالت (مطابقی، التزامی و تضمنی) دلالت بر ایجاب مقدمات

ندارد. افزون اینکه اگر امر، تصریح به عدم وجوب آن داشته باشد، در نظر عقل ممتنع نخواهد بود؛ در حالیکه اگر امر، مقتضی وجوب مقدمه باشد، تصریح به نفی ممتنع خواهد بود (صاحب معالم، ۸۷-۸۸).

۳. دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در ارائه نظریه خود به بررسی احوال «امر» می‌پردازد. در دیدگاه وی، امر شارع از دو حال خارج نیست:

الف. در بردارنده کسی است که دارای صفت مخصوص است؛ مانند آیه شریفه: «ولله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً...» که امر شارع به انجام مناسک حج، به شخص مستطیع تعلق گرفته و بر او واجب شده است. از این رو تحصیل استطاعت بر شخص، برای دخول تحت امر شارع لازم نیست.

ب. امر شارع به گونه مطلق وارد شده است. این موارد از دو حال خارج نیست:

۱. انجام «مأموریه» تنها از طریق انجام فعل دیگری حاصل می‌آید؛ در این حالت، تحصیل آن واجب است؛ مانند امر به مسبب که تنها از طریق سبب حاصل می‌شود. به عنوان نمونه، بنابراینکه کافر را مخاطب به فروع شریعت بدانیم، اسلام آوردن بر او واجب است؛ زیرا انجام فعل به قصد قربت، جز با اسلام حاصل نمی‌گردد.

۲. انجام «مأموریه» به تنهایی و بدون انجام فعل دیگری ممکن است. این مورد نیز دو

حالت دارد:

گاهی از طریق خطاب شرع می‌دانیم که شرعی بودن «مأموریه» همراه با انجام فعل دیگری است. این حالت نازل منزله حالت اول است؛ مانند آیه شریفه: «...اقیموا الصلوة...» که از طریق شرع، می‌دانیم نماز تنها با طهارت و ستر عورت و سایر شرایط، صحیح و شرعی است. بنابراین تحصیل تمامی شرایط برای اقامه نماز لازم است. اما اگر دلیل خارجی، دلالت بر وجوب فعل دیگری نکند، مانند اینکه گفته شود اگر امری حاصل شد، فلان کار واجب است^۱، تحصیل آن امر لازم نخواهد بود. بنابراین آیه شریفه: «... و اتوا الزکوة...» نیز دلالت بر وجوب تحصیل نصاب ندارد (طوسی، ۱۸۶/۱-۱۸۸).

۱. «اذا کان امر من الأمر وجب علیه کذا».

۴. دیدگاه محقق حلی

در دیدگاه محقق حلی، در مواردی که امر، مطلق^۱ و شرط، مقدور باشد، مقدمه، لازم و واجب خواهد بود و در غیر این صورت، تکلیف به انجام واجب بدون مقدمه آن، تکلیف به «مالا یطاق» است (نک: محقق حلی، ۷۳-۷۴). این استدلال اگر چه از سوی برخی چون علامه حلی مورد تأکید قرار گرفت (نک: علامه حلی، ۱۰۷): «لأن الأمر ورد مطلقاً فلو لم تجب المقدمة لكان الفعل واجباً حال عدمها و هو تکلیف ما لا یطاق»؛ نیز نک: ابوالفتح شریفی گرگانی، ۲۰۳) و در سده‌های بعد، به عنوان مهمترین دلیل قائلان به این نظریه معرفی شد (تونی، ۲۱۹)، اما برخی اصولیان آن را نپذیرفتند (برای رد این دلیل، نک: همو، ۲۲۰-۲۲۱). شیخ بهایی با خدشه در دلیل یاد شده، در اثبات این نظریه به «ذم عقلا» استناد جست (بهاء الدین عاملی، ۵۵-۵۶؛ نیز برای رد دو دلیل نک: صاحب معالم، ۸۸-۸۹).

۵. دیدگاه شهید اول

شهید اول با گسترش موضوعی دلیل عقل، روش نوینی در طبقه‌بندی و طرح مسائل اصولی مربوط به آن ارائه کرد که هم اکنون به عنوان مباحث «غیر مستقلات» یا «ملازمات عقلیه» شناخته می‌شود. در نظریه وی، مقدمه «واجب مطلق» یکی از ادله عقلی است که حکم عقل در آن منوط به خطاب شرعی خواهد بود. لازم به ذکر است، شهید اول در تبیین نظریه خود، تنها دو گونه از «مقدمه» را یاد کرد: «شرط»، مانند طهارت در نماز و «وصله» مانند وجوب اعاده ۳ یا ۵ نماز هنگام اشتباه نماز فائته، شستن جزئی از سر در شستن صورت در وضو، ستر اقل زاید بر عورت، نماز به چهار جهت، هنگام از دست دادن قبله، ترک ظرف نجس محصور هنگام یقین به نجاست یکی (نک: شهید اول، ذکر الشیعه، ۵۳/۱؛ نیز برای مثالهای دیگر، مانند وجوب مواردی چون رکاب، زین و زمام اسب بر موجر، وجوب اجرت کیل و وزن ثمن بر مشتری بر پایه وجوب مقدمه واجب نک: همو، القواعد و الفوائد، ۱۹۲/۱-۱۹۳).

علاوه بر این که برخی از موارد یاد شده، منصوص است، مقدمه بر اموری اطلاق شده که انجام واجب در ضمن انجام مقدمه حاصل می‌گردد و گویا در این قسم از مقدمه اختلافی نیست؛ زیرا انجام مقدمه، عین برآوردن واجب است (تونی، ۲۲۱-۲۲۲). جالب اینکه کاشف الغطا در تمایز اینگونه از مقدمات که از آن به «مقدمه علمی» یاد کرده و تفاوت ماهوی آن با

۱. یعنی وجوب بر آن متوقف نباشد، بلکه واجب بر آن متوقف باشد.

«مقدمت وجودی»، مقدمه علمی را از باب اقتضای عقلی و مقدمه وجودی را از قبیل اقتضای لفظی لزومی مشابه تضمینی دانسته است (نک: کاشف الغطا، ۲۶).

۶. دیدگاه بحرانی و وحید بهبهانی

در نیمه دوم سده ۱۲ق، نظریه شیخ یوسف بحرانی (د ۱۸۶دق) و وحید بهبهانی (د ۱۲۰۵دق) به عنوان نماینده دو تفکر اخباری و اصولی جالب توجه می‌نماید. در سخن از پیشینه بحث مقدمه واجب در مکتب اخباری، گفتنی است برخی با عنایت به مدح و ذم وارد در اخبار و آیات قرآنی بر فعل مقدمه واجب و ترک آن، گرایش به وجوب مطلق مقدمه نشان داده بودند (نک: تونی، ۲۲۱). نمونه این نگرش، در تألیفاتی پیرامون استخراج مباحث اصولی از احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام به چشم می‌خورد.^۱ به عنوان نمونه، شبر در کتاب *الاصول الاصلية والقواعد الشرعية* با اختصاص بابی به این مسأله (ص ۶۷ به بعد: «باب ان الامر بالشیء یقتضی الامر بما لا یتیم به ایجابا أو ندبا»)، به استخراج احادیثی با این مضمون اهتمام ورزیده است. شیخ یوسف بحرانی، از اخباریان معتدل، با تصریح به این نکته که در اخبار، نشانی از وجود ملازمه نسبت به مقدمه واجب نیست، علاوه بر عدم وجود دلیل بر آن، قول به آن را موجب حرج دانسته است (نک: بحرانی، *الحدائق الناضرة*، ۵۹/۱-۶۰؛ *الدرر النجفیة*، ۱۸۵، ۱۸۷).

در دیدگاه وحید بهبهانی نیز این نکته که ایجاب ذی‌المقدمه، مستلزم ایجاب مقدمه آن است، خروج از مدلول نص و تعدی از آن بدون دلیل خواهد بود. وی با نفع ملازمه از نظر عقل و عرف، چنین دلالتی را به انحاء سه گانه مطابقی، تضمینی و التزامی، ثابت ندانسته است. البته در جایی که قرینه موجود است، به آن عمل می‌شود (نک: وحید بهبهانی، ۱۶۰-۱۶۱).

در سده ۱۱ق، با آغاز تألیف رساله‌های مستقل درباره مقدمه واجب، مباحث مربوط به آن از گسترش قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردید. علاوه اینکه در اهم آثار اصولی قبل از شیخ انصاری (د ۱۲۸۱ق) چون *قوانین الأصول* میرزای قمی (د ۱۲۳۲ق)، *ضوابط الأصول*

۱. از نمونه این مؤلفات، می‌توان به *الأصول الأصلية فیض کاشانی*، *فصول المهمة فی اصول الائمة (ع)*؛ شیخ حر عاملی، *الأصول الأصلية* سید عبدالله شبر و *اصول آل رسول (ع)* سید میرزا هاشم خوانساری اصفهانی (د ۱۳۱۸ق) اشاره کرد.

سید ابراهیم قزوینی (د ۱۲۶۲ق) و *إشارات الأصول* محمد ابراهیم بن محمد حسن کافی (د ۱۲۶۲ق) و نیز آثاری چون *مطرح الأنظار، قوامع الفضول* محمود عراقی (د ۱۳۰۸ق)، *غایة المسؤل* شهرستانی (د ۱۳۱۵ق)، *کفایة الأصول* آخوند خراسانی (د ۱۳۲۹ق) و *فوائد الاصول* نائینی (د ۱۳۵۵ق)، مسأله مقدمه واجب از زوایای مختلفی چون «اقسام واجب»، «واجب تبعی غیری»، «گونه‌های مختلف مقدمه»، «شرط متأخر»، «مقدمات مفوته» و «مقدمات عبادی» مورد بررسی قرار گرفت و دیدگاه‌های مختلفی ارائه گشت. برخی از عالمان اصولی معاصر، نظریه عدم وجوب مقدمه را برگزیدند (نک: مظفر، ۱/۲۹۲).

جایگاه عملی مسأله مقدمه واجب در فقه

اگرچه روش شناسی مسائل اصولی و کاربرد آن در فقه، در پاره‌ای از منابع متقدم سابقه دارد، اما با گسترش بی‌رویه مباحث اصولی در دوره‌های متأخر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. تذکر این نکته لازم می‌نماید که گسترش برخی از مباحث نظری اصول، مسیر این علم را که به عنوان علمی ابزاری، در صدد تبیین ادله فقه و روشهای فقهی در برخورد با مسائل است، خارج ساخته و در برخی موارد، آن را به علمی مستقل مبدل ساخته است. از این رو در دوران معاصر، علم اصول فقه نیازمند بازبینی مجدد است تا علاوه بر حذف مباحث زائد و کم‌فایده، روشهای کارآمد در برخورد با مسائل فقهی به آن افزوده گردد (نک: مهریزی، ۹-۵۸).

لازم به ذکر است که ثمره عملی بحث مقدمه واجب از سوی غالب اصولیان متأخر نفی شده است (نک: همو، ۲۱-۲۲؛ نیز برای تطبیقات بحث مقدمه واجب نک: سبحانی، ۸۳-۸۴)، اگر چه این مسأله، از نظر علمی، یکی از مباحث دقیق اصول فقه محسوب می‌گردد.

در سخن از پیشینه تاریخی استناد به مقدمه واجب در مسائل فقهی باید به دو نظریه، یکی از سوی محمد بن ادریس شافعی (د ۲۰۴ق)، فقیه حدیث‌گرا و پیشوای مذهب شافعی و دیگری از سوی فقیهان رأی‌گرای عراق اشاره کرد که توسط شیخ طوسی در *العدة* (۱/۱۸۸) گزارش شده است.

شافعی در بررسی آیه شریفه: «یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصيد و أنتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدی بالغ الکعبه

أو كفارة طعام مساكين أو عدل ذلك صياما ليدوق وبال أمره...» (مائده/۹۵)^۱ درباره كفارة صيد در هنگام احرام، در توضیح «... أو عدل ذلك صياماً...» گفته است: «اگر بدل هر روز، یک مد طعام باشد و طعام (موجود) از یک مد کمتر باشد، یک روزه کامل واجب است؛ زیرا روزه برخی از روز، جز با روزه تمام روز، تمام نمی‌شود»^۲ (طوسی، همانجا).

شیخ طوسی با تأیید این نظریه، دلیل صحت آن را این می‌داند که در شریعت، روزه برخی از روز، «صوم» نیست. در حقیقت، مورد یاد شده، همانند امر به نماز است که از نظر شرع، تنها با طهارت صحیح خواهد بود.

نظریه دوم، دیدگاه فقیهان رأی‌گرای عراق، مبنی بر وجوب پوشاندن زانو است؛ با استناد به اینکه «ستر عورت» جز با آن تمام نمی‌گردد. در دیدگاه شیخ طوسی، اگر دلیل شرعی بر این نکته دلالت داشته باشد که ستر عورت، تنها با پوشاندن زانو ممکن است، تابع دلیل هستیم؛ اما در غیر این صورت، ستر عورت بدون ستر زانو نیز ممکن خواهد بود (همانجا).

برخی فقیهان با تلقی مسأله وجوب مقدمه واجب به عنوان قاعده‌ای فقهی، به جمع-آوری فروع مترتب بر آن پرداخته‌اند که به عنوان دو نمونه جامع می‌توان به *القواعد و الفوائد الاصولیه*، از ابن اللّحام (د ۸۰۳ق)، فقیه حنبلی و نیز *تمهید القواعد* اثر شهیدثانی، فقیه امامی سده ۱۰ق، اشاره کرد (نیز نک: ابن سبکی، ۱۱۴/۱-۱۱۹؛ بهاء‌الدین عاملی، ۵۵). یکی از فروع ذکر شده در این منابع، «اشتباه زوجه با اجنبیه و وجوب کف از هر دو» است (نک: ابن اللّحام، ۱۳۱؛ شهید ثانی، ۵۶؛ ابن قدامه، ۱۰۲/۱). ابن اللّحام در نگرش عمومی بر فروع یاد شده، ضابطه آن را چنین بیان کرده است:

«مسائل فراوانی وجود دارد که در آنها به یقین یا ظن غالب عمل می‌کنیم؛ عمل ما یا از طریق ادا برای براءت ذمه و یا از طریق اجتناب برای رسیدن به ترک حرام است؛ چه ترک حرام، واجب است» (ابن اللّحام، ۱۴۲).

۱. «ای مؤمنان! در حالی که مُحرم هستید، شکار را نکشید و هر کس از شما که عمداً آن را بکشد، بر اوست که به کیفر این کار، نظیر آنچه کشته است از چارپایان، که دو [داور] عادل از شما به همانندی آن حکم دهند، در حول و حوش کعبه قربانی کند، یا باید كفاره‌ای بدهد [که عبارت است از] طعام [شصت] بینوا یا برابر با آن [شصت روز] روزه بگیرد، تا کیفر کار [نادرست] خود را بچشد...».

۲. «إذا كان بدل كل يوم مدا من طعام فنقص عن المد يجب صوم يوم تام لأن صوم بعضه لا يتم الا بصوم جميعه».

به عنوان نمونه‌ای از این مسائل فقهی، مبحث «ولایت از جانب جائر» قابل توجه است. در نگرش برخی فقیهان امامیه، اگر امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر ولایت از جانب جائر باشد، ولایت واجب خواهد بود؛ زیرا «ما لا یتیم الواجب الا به» در صورت وجود قدرت، واجب است. محقق سبزواری بر این عقیده است که وجوب ولایت از جانب جائر، در جایی که امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر آن است، در صورتی است که ثابت شود وجوب امر به معروف، مطلق بوده و مشروط به قدرت نیست و در این حال، تحلیل قدرت، از باب مقدمه واجب خواهد بود. به عبارت دیگر، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، نسبت به قدرت عرفی، اگر واجبی مشروط باشد، همانند حج نسبت به استطاعت، تحصیل مقدمه لازم نیست. اما اگر واجب مطلق باشد، همانند نماز نسبت به وضو، تحصیل مقدمه لازم است. در نگرش شیخ انصاری، اثبات مطلق بودن وجوب امر به معروف، لازم نیست؛ بلکه صرف عدم ثبوت اشتراط وجوب نسبت به قدرت عرفی کافی است؛ فزون آنکه ادله امر به معروف نیز مطلق است (نک: انصاری، ۱/۱۵۴-۱۵۵).

نمونه دوم، مسأله فقهی وفای به دین است. در جایی که شخص، بدهی فراوانی دارد به گونه‌ای که اموال او جوابگوی بدهی او نیست، اما بر کار و کسب مال قادر است، آیا برای وفای به دین، کسب بر او واجب است یا خیر؟ در مسأله یاد شده، در صورت فقدان نص باید به قاعده و اصل رجوع کرد. بر پایه قاعده، وفای به دین، به اجماع واجب است و شک ما در حقیقت به این بازمی‌گردد که آیا وجوب وفای به دین مطلق است یا مقید به توانگری فعلی؟ بنا بر اطلاق وجوب وفا، کسب، مقدمه وجودی به وفای دین است و امر مطلق به وفا، امر به «ما لا یتیم الا به» است. اما بنا بر تقيید وجوب وفا، کسب مقدمه وجوبی است و تحصیل آن واجب نخواهد بود.

به هر تقدیر اگر دلیل وجوب وفای به دین، دلیل لفظی باشد، اصولیان در جایی که متکلم در مقام بیان است، برای نفی قید مشکوک، به اطلاق امر استناد کرده‌اند. اما اگر دلیل وجوب وفای به دین، یکی از ادله لبی چون عقل و اجماع باشد، از آنجا که ادله لبی ظهوری ندارند، به اصل عملی رجوع می‌شود که در محل بحث مقتضی برائت خواهد بود؛ زیرا معنای شک در اطلاق و تقيید، در حقیقت شک در وجود وجوب در هر حال یا در حال معین است و شک به اصل وجوب باز می‌گردد. به عبارت دیگر، شک داریم که آیا تحصیل قید، به عنوان مقدمه‌ای برای وجود واجب مطلق، واجب است یا تحصیل قید از آنجا که شرط وجوب است، واجب نخواهد بود (مغنیه، ۹۶-۹۷).

شایان ذکر است که برخی از محققان معاصر در تحلیل دیدگاه امام خمینی در باب حکومت و تمایز آن با نظریه‌های فقیهانی چون محقق کرکی، نراقی و صاحب جواهر، تمهید مقدمات حکومت را در نظر امام خمینی به مثابه شرط واجب و نه شرط وجوب دانسته‌اند (نک: کدیور، ۲۳-۲۴؛ نیز برای نمونه‌های عملی کاربرد مقدمه واجب در فقه امامیه نک: مقدس اردبیلی، ۲۲۶/۴، ۵/۱، ۶۸، ۶۶، ۳۶۹/۵، ۳۵۱/۶، ۵۲/۲؛ کاشف الغطاء، ۳۹۴؛ صاحب جواهر، ۳۷/۱، ۴۰، ۴۱۶-۴۱۸؛ مکارم شیرازی، ۳۸۴/۱).

نتیجه

نگاهی تاریخی به روند طرح مسأله مقدمه واجب، ریشه‌های اختلاف و موارد کاربرد آن در منابع فقهی متقدم و متأخر، نشان‌دهنده میزان اهمیت نظری و عملی آن در تحلیل‌های فقهی مربوط به مسائل فردی و اجتماعی است. اگرچه اهل سنت با طرح ادله‌ای چون «سد ذرایع»، کمبود نصوص برای پاسخ‌گویی به مسائل جدید را جبران کردند، اما گسترش این ادله، آنها را از تحلیل نصوص دینی، برای کشف اراده واقعی شارع و دستیابی به حکم واقعی یا نزدیک‌ترین حکم به حکم واقعی دور کرد. تعبد به نصوص دینی و گستره وسیع‌تر آن در فقه امامیه، تحلیل‌های دقیق‌تری از آن را می‌طلبید. از این رو مقدمه واجب، محل جولان فکری اصولیان امامیه قرار گرفت و از گسترش قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردید. در مقاله حاضر با رویکردی تاریخی به آغاز طرح این مسأله، گسترش آن، اختلاف نظر درباره آن و همچنین کاربرد فقهی آن پرداختیم. مسائل جدید برخاسته از مسأله کهن مقدمه واجب، چون «واجب تبعی غیر»، «شرط متأخر»، «مقدمات مفوته» و «مقدمات عبادی» که به تفصیل در اصول متأخر امامیه مطرح شده است خود نیازمند بحث مستقلی خواهد بود.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم؛
۲. آخوندخراسانی، محمد کاظم، *کفایة الأصول*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ هـ ق؛
۳. آقابزرگ، محمد محسن، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، دارالأضواء، بیروت، بی تا؛
۴. ابن حاجب، عثمان (د ۶۴۶ق)، *منتهی الاصول و الأمل فی علمی الاصول و الجدل*، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق/۱۹۸۵؛

۵. ابن حزم، علی (د۴۵۶ق)، *الإحكام في أصول الأحكام*، بیروت، ۱۴۰۵هـ ق/۱۹۸۵؛
۶. همو، *النبد في اصول الفقه الظاهري*، به کوشش محمد صبحی حسن حلاق، بیروت، ۱۴۱۳هـ ق/۱۹۹۳؛
۷. ابن زهره، حمزه (د۵۸۵ق)، «*كتاب الغنية*»، ضمن *الجوامع الفقهية*، انتشارات جهان، تهران، بی تا؛
۸. ابن سبکی، عبدالوهاب (د۷۷۱ق)، *الإبهاج في شرح المنهاج على منهاج الوصول الى علم الاصول للقاضي البيضاوي* (د۶۸۵ق)، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا؛
۹. ابن سمعانی، منصور (د۴۸۹ق)، *قواطع الأدلة في الأصول*، به کوشش محمدحسن هیتو، بیروت، ۱۴۱۷هـ ق/۱۹۹۶؛
۱۰. ابن عقیل، علی (د۵۱۳ق)، *الواضح في اصول الفقه*، به کوشش عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، بیروت، ۱۴۲۰هـ ق/۱۹۹۹؛
۱۱. ابن قدامه، عبدالله (د۶۲۰ق)، *روضة الناظر و جنة المناظر في اصول الفقه على مذهب الامام احمد بن حنبل*، به کوشش شعبان محمد اسماعیل، مکه - بیروت - ریاض، ۱۴۱۹هـ ق/۱۹۹۸؛
۱۲. ابن قصار، علی (د۳۹۷ق)، *المقدمة في الأصول*، به کوشش محمد بن حسین سایمانی، بیروت، ۱۹۹۶؛
۱۳. ابن اللحام، علاءالدین (د۸۰۳ق)، *القواعد و الفوائد الأصولية و ما يتعلق بها من الأحكام الفرعية*، به کوشش عبدالکریم فضیلی، صیدا - بیروت، ۱۴۱۸هـ ق/۱۹۹۸؛
۱۴. ابواسحاق شیرازی، ابراهیم (د۴۷۶ق)، *التبصرة في اصول الفقه*، به کوشش محمد حسن هیتو، دارالفکر، ۱۹۸۰؛
۱۵. ابوالحسین بصری، محمد (د۴۳۶ق)، *المعتمد في اصول الفقه*، به کوشش محمد حمیدالله و دیگران، دمشق، ۱۳۸۴هـ ق/۱۹۶۴؛
۱۶. ابوزهره، محمد، *اصول الفقه*، دارالفکر العربی، بی جا، بی تا؛
۱۷. ابوالفتح شریفی گرگانی (د۹۷۶ق)، «*رسالة اصول فقه فارسی*»، ضمن *فهرست واره فقه هزار و چهارصد ساله اسلامی در زبان فارسی*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۶۷؛

۱۸. اردبیلی، احمد (د ۹۹۳ق)، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الأذهان، به كوشش مجتبی عراقی و دیگران، قم، جامعة المدرسين، ۱۴۱۱هـ ق؛
۱۹. اصفهانی، محمدتقی (د ۱۲۴۸ق)، هداية المسترشدين، بی جا، بی تا؛
۲۰. انصاری، مرتضی (د ۱۲۸۱ق)، المكاسب، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۵هـ ق/۱۹۹۵؛
۲۱. باجی، سلیمان (د ۴۷۴ق)، إحكام الفصول فی أحكام الأصول، به كوشش عبدالمجید ترکی، بیروت، ۱۴۱۵هـ ق/۱۹۹۵؛
۲۲. بحرانی، یوسف (د ۱۱۸۶ق)، الحدائق الناضرة فی احكام العترة الطاهرة (ع)، قم، ۱۴۰۵هـ ق/۱۳۶۳؛
۲۳. همو، الدرر النجفیه، چ سنگی، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، چاپ سنگی، بی تا؛
۲۴. بهاءالدين عاملي، محمد (د ۱۰۳۱ق)، زبدة الأصول، همراه با حواشی مصنف، اصفهان، ۱۳۱۶هـ ق؛
۲۵. تونی، عبدالله (د ۱۰۷۱ق)، الوافية فی اصول الفقه، به كوشش محمد حسين رضوی کشمیری، قم، ۱۴۱۲هـ ق؛
۲۶. جصاص، احمد (د ۳۷۰ق)، أصول المسمى الفصول فی الأصول، به كوشش محمد باقر تامر، بیروت، ۱۴۲۰هـ ق/۲۰۰۰؛
۲۷. جوینی، عبدالملك (د ۴۷۸ق)، البرهان فی اصول الفقه، به كوشش صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، ۱۴۱۸هـ ق/۱۹۹۷؛
۲۸. خوانساری، آقا حسین (د ۱۰۹۹ق)، الرسائل، به كوشش رضا استادی، كنگره آقا حسین خوانساری، قم، ۱۳۷۸؛
۲۹. زنجانی، محمود (د ۶۵۶ق)، تخريج الفروع علی الأصول، به كوشش محمد اديب صالح، ریاض، ۱۴۲۰هـ ق/۱۹۹۹؛
۳۰. سبجانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، بحث عن الأدلة اللفظية و العقلية، قم، ۱۴۲۰هـ ق؛
۳۱. سبکی، علی (د ۷۵۶ق)، الإبهاج فی شرح المنهاج (نک: ابن سبکی)؛
۳۲. سرخسی، محمد (د ۴۸۳ق)، أصول، به كوشش ابوالوفا افغانی، بیروت، ۱۴۱۴هـ ق/۱۹۹۳؛
۳۳. همو، المحرر فی اصول الفقه، به كوشش صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، ۱۴۱۷هـ ق/۱۹۹۶؛

۳۴. سلطان العلماء، حاشیه بر معالم الاصول، همراه با معالم الاصول (نک: صاحب معالم)؛
۳۵. سهروردی، یحیی (د۵۸۷ق)، التنقیحات فی اصول الفقه، به کوشش عیاض بن نامی سلمی، ریاض، ۱۴۱۸هـ ق؛
۳۶. سیدمرتضی، علی بن حسین (د۴۳۶ق)، الذریعة الی اصول الشریعة، به کوشش ابوالقاسم گرجی، تهران، ۱۳۴۶؛
۳۷. همو، الشافی فی الامامة، به کوشش سید عبدالزهراء حسینی خطیب، تهران، ۱۴۰۷هـ ق/۱۹۸۶؛
۳۸. شافعی، محمد ابن ادريس (د۲۰۴ق)، الرسالة، به کوشش احمد محمد شاکر، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا؛
۳۹. شبّر، عبدالله (د۱۲۴۲ق)، الاصول الاصلیة و القواعد الشرعیة، قم، ۱۴۰۴هـ ق؛
۴۰. شهرستانی، محمد حسین (د۱۳۱۵ق)، غایة المسؤل فی علم الاصول، مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث؛
۴۱. شهید اول، محمد (د۷۸۶ق)، ذکرى الشیعة فی احکام الشریعة، قم، ۱۴۱۹هـ ق؛
۴۲. همو، القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیة، به کوشش عبدالهادی حکیم، نجف، ۱۴۰۰هـ ق/۱۹۸۰؛
۴۳. شهید ثانی، زین الدین (د۹۶۵ق)، تمهید القواعد، به کوشش عباس تبریزیان و دیگران، قم، ۱۴۱۶هـ ق/۱۳۷۴؛
۴۴. صاحب جواهر، محمدحسن (د۱۲۶۶ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، به کوشش محمود قوچانی، تهران، ۱۳۹۴هـ ق/۱۹۸۱؛
۴۵. صاحب فصول، محمدحسین (د۱۲۵۰ق)، الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة، قم، ۱۴۰۴هـ ق/۱۳۶۳؛
۴۶. صاحب معالم، حسن (د۱۰۱۱ق)، معالم الاصول، به کوشش علی محمدی، قم، ۱۳۷۴؛
۴۷. طباطبائی، محمدحسین، حاشیة الکفایة، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، بی تا؛
۴۸. طوسی، محمد بن حسن (د۴۶۰ق)، العدة فی اصول الفقه، به کوشش محمدرضا انصاری قمی، قم، ۱۴۱۷هـ ق؛

۴۹. عاملی، حسین (د ۱۰۷۶ق)، *هدایة الأبرار الی طریق الأئمة الأطهار*، به کوشش رؤوف جمال الدین، نجف، ۱۳۹۶هـ ق؛
۵۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (د ۷۲۶ق)، *مبایء الوصول إلى علم الأصول*، به کوشش عبدالحسین محمد علی بقال، بیروت، ۱۴۰۶هـ ق/۱۹۸۶؛
۵۱. غزالی، محمد (د ۵۰۵ق)، *المستصفی من علم الأصول*، بولاق، ۱۳۲۲هـ ق؛
۵۲. همو، *المنحول من تعلیقات الأصول*، به کوشش محمدحسن هیتو، دمشق، ۱۴۰۰هـ ق؛
۵۳. قاضی عبدالجبار معتزلی (د ۴۱۵ق)، *المغنی فی ابواب التوحید و العدل الجزء المتمم العشرین، القسم الاول فی الامامة*، به کوشش عبدالحلیم محمود و سلیمان دینا، الدار المصریة للتألیف و الترجمة، بی تا؛
۵۴. کاشف الغطاء، جعفر (د ۱۲۲۷ق)، *کشف الغطاء عن خفیات مبهمات شریعة الغراء*، چ سنگی، ۱۳۱۷هـ ق؛
۵۵. کدیور، محسن، *نظریه های دولت در فقه شیعه*، تهران، ۱۳۷۸؛
۵۶. کلانتری، ابوالقاسم (د ۱۲۹۲ق)، *مطرح الأنظار*، تقریرات شیخ انصاری، مؤسسه آل البیت للطباعة و النشر، چ سنگی، بی تا؛
۵۷. گرجی، ابوالقاسم، *مقدمه بر الذریعة سید مرتضی*، بی جا، بی تا؛
۵۸. لامشی، محمود (ق ۶۵)، *أصول الفقه*، به کوشش عبدالمجید ترکی، بیروت، ۱۹۹۵؛
۵۹. محقق حلی، جعفر (د ۶۷۶ق)، *معارج الأصول*، به کوشش محمدحسین رضوی، قم، ۱۴۰۳هـ ق؛
۶۰. مظفر، محمدرضا، *أصول الفقه*، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا؛
۶۱. مغنیه، محمد جواد، *علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید*، بیروت، ۱۹۷۵؛
۶۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (د ۴۱۳ق)، *التذکره بأصول الفقه*، به کوشش مهدی نجف، ضمن ج ۹ *مصنفات الشیخ المفید*، قم، ۱۴۱۳هـ ق؛
۶۳. مکارم شیرازی، ناصر، *أنوار الأصول*، تقریرات به قلم احمد قدسی، قم، ۱۴۱۶هـ ق؛
۶۴. مهریزی، مهدی، *کتابشناسی اصول فقه شیعه به همراه مقدمه ای در تنقیح و تهذیب علم اصول*، قم، ۱۳۷۱؛
۶۵. میرزای قمی، ابوالقاسم (د ۱۲۳۲ق)، *القوانین المحکمة (قوانین الأصول)*، با حواشی و شرح سید علی قزوینی و دیگران، چ سنگی، تهران، ۱۳۰۳هـ ق؛

۶۶. نائینی، محمد حسین (د ۱۳۵۵ق)، *فوائد الأصول*، تقریرات به قلم محمد علی کاظمی خراسانی، قم، ۱۴۰۴هـ ق؛
۶۷. نسفی، عبدالله (د ۷۱۰ق)، *كشف الأسرار شرح المصنف علی المنار*، بیروت، ۱۴۰۶هـ ق/۱۹۸۶؛
۶۸. وحید بهبهانی، محمد باقر (د ۱۲۰۶ق)، *الفوائد الحائریة*، قم، ۱۴۱۵هـ ق.